

## شعراى افغانستان

( ۷ )

( دوره غزلیان یا آل ناصر )

نگارش سرور خان گوپا

زینتی علوی - از معارف شعراى دربار سلطان محمود و پسرش سلطان مسعود است و همه جا نام او در ردیف شعراى زبردست آن دربار مانند عنصري و عسجدي و فرخی وغيره ثبت گشته این شاعر مفلح صلات و جوائز گرانمایه ازین دو سلطان کریم دریافته چنانچه مؤرخ نامور دربار غزنی ابوالفضل بیهقی در تاریخ مسعودی در ذکر سلطان مسعود می نویسد: - آنچه شعرا را بخشید خود اندازه نبود چنانکه در یک شب علوی زینتی را که شاعر بود یک پیل بخشید و هزار هزار درهم چنانکه عیارش در ده درم نقره نه و نیم آمدی و فرمود تا آنصله کران را در بر پیل نهادند و بخانه علوی بردند و هم بیهقی را جمع بجوایت سنه ۴۲۲ و جشن سلطان مسعود در روز عید فطر همان سال مینویسد: - شعرا پیش آمدند و شعر خواندند و بر اثر ایشان مطربان زدن و کفتن گرفتند و نشاطی برپای شد که گفتی درین بقعت غم نماند که همه هزیمت شد و امیر ( مسعود ) شاعرانی را که بیگانه تر بودند بیست هزار درهم فرمود و علوی زینتی را پنجاه هزار درهم برپلی بخانه وی بردند و عنصري را هزار دینار دادند و مطربان و مسخرگان را سی هزار درهم و آن شعرا که خواندند همه در دوا وین ثبت است.

بیش از آنچه که ما در فوق از احوال زینتی نگاشتیم چیزی در تذکرها نشان نمیدهند جز آنکه بجمع الفصحا مینویسد که زینتی در اواخر بدربار سلطان ابراهیم پسر سلطان مسعود هم تقرب یافته و با ابوحنیفه اسکافی معاصر بوده - مولد و تاریخ وفات و مدفن او معلوم نیست با اینکه اشعار او اندک است بعضی از آن را صاحب لغات اسدی و لباب الالباب ضبط کرده اند. نمونه اشعار: -

ای خداوند روزگار پناه      مطربان را بخواه و باده بخواه  
تا بدان لعل می فرو شوئیم      کا مها را زگرد و خشکی راه

پس جوان مرد وار برسا زیم  
 میسره . طربان خوش سازیم  
 علم از ساقیان پدای کنیم  
 بدل تیر دستها کیریم  
 بدل جوشن و زره پوشیم  
 بر سر اسپر کنیم تا داریم  
 غم لرزد ز پیش ما چنانک  
 مجلسی پر نهنک شیر آگاه  
 میمنه دوستان نیکو خواه  
 تار منجوقها ز زلف سیاه  
 از گل و سنبل شگفته پگاه  
 برخود از دوستان خطا و گناه  
 خویشتن را ز تیر غمزه نگاه  
 خان و قیصر ز پیش شاهنشاه

مسعود سعد سلمان : در روزگار دولت غزنویه پدایه ها و مناصب بلندی ارتقا جسته  
 و در مداحی پنجنفر از آن سلاطین مشغول بوده مانند سلطان ابراهیم ابن مسعود  
 ۴۵۱ - ۴۹۲ و سلطان مسعود ابن ابراهیم ۴۹۲ - ۵۰۸ و سلطان عضدالدوله شیرزاد ابن  
 مسعود ۵۰۸ - ۵۰۹ و سلطان ارسلان شاه ابن مسعود ۵۰۹ - ۵۱۲ و سلطان بهرام شاه  
 ابن ابراهیم ۵۱۲ - ۵۴۷ .

مسعود سعد سلمان همچنان که از این سلاطین نوازشها یافته از دست بعضی  
 ازینها سختی های بسیاری هم کشیده چنانکه سلطان ابراهیم و پسرش مسعود دو بار او را حبس  
 نموده اند سلطان ابراهیم مسعود را بعلت ندیمی پسرش مسعود ده سال بندی ساخت هفت  
 سال در محبس و دهک و سه سال در قلعه نای و از زار نالیهای مسعود است در آن حبس خانه ها  
 که میگوید :-

هفت سالم بکوفت سود دهک (۱) پس از آنم سه سال قلعه نای

و در عهد سلطان مسعود پسر سلطان ابراهیم بتهمت رابطه و علاقه او با ابو نصر فارسی  
 که طرف غضب سلطانی واقع گشت تقریباً هشت نه سال در قلعه مرنج (۲) سختی حبس

( ۱ ) دهک منزلی است از منازل ما بین زرنج پای تخت سیستان و بست که در حدود زابلستان یعنی

ملك غزنه است اسطخری ص ۲۴۹ - ۲۵۰

( ۲ ) مرنج قلعه ایست در هند برهان قاطع .

کشیده و بهترین ایام عمر این شاعر نامور درین حبس خانه ها سپری گشته و بعد ها که ازین سختی ها رهایی یافت بایکری ناتوان و خاطری محزون و دلی شکسته بقیه عمر را بازوا و گوشه گیری گذراند تا در حدود سنه ۱۰۱۵ هـ از تنکنای دنیا رخت برای عقبی کشید و تولدش علی التحقیق در ۴۳۸ روی داده و بدین حساب هفتاد و هفت سال عمر یافته .

مسعود سعد سلمان از شعرای با اقتدار زبان فارسی است قصایدی را که در مدت حبس خود سروده از مهیج ترین شاهکارهای ادبی بشمار میرود در سلاست الفاظ و فصاحت بیان و تناسب جمله بندی و سادگی عبارت کمتر نظیری بخود داشته چنانکه اکثر استادان عصر از قبیل مختاری غزنوی و معزی سمرقندی و ابوالفرج رونی و محمد ابن ناصر غلوی غزنوی او را بزرگی ستوده اند . نخستین شخصی که دیوان مسعود را جمع و ترتیب نمود حضرت حکیم سنائی غزنویست ، مسعود در سه زبان عربی ، فارسی ، هندی قدرت داشته و در هر سه زبان اشعار گفته اما سوای دیوان فارسی او که ۱۵ هزار بیت است اثری از دیوان عربی و اردوی او در بین نیست ولی رشید و طواط بلخی چند بیت عربی او را در حدائق السحر نقل میکنند . در مولد مسعود اختلاف است آزاد بلگرامی در «بجة المرجان» فی آثار هندوستان مولد او را لاهور میداند و تقي کاشی و والة داغستانی و صاحب مجمع الفصحا او را همدانی پنداشته اند و دولت شاه او را جرجانی دانسته و آتشکده مولدش را غزنی گفته چنانکه می نگارد : — پدرش خواجه سعد ابن سلمان بدارالملک غزنین رفته و در آنجا رحل اقامت انداخته و مسعود در آخر دولت سلطان مسعود ابن محمود پیدا گشته و نهال قابلیتش در چمن دولت آل سبکتگین نشوونما یافته نمونه اشعار :

#### در حصار نای

نالم زدل چونای من اندر حصار نای پستی گرفت همت من زین بلند جای  
گردون بدرد ورنج مرا گشته بود اگر پیوند عمر من نشدی نظم جا نقرای

آوخ که پست گشت مرا همت بلند ز نگار غم گرفت مرا طبع غمزدای  
 کردون چه خواهد از من سرگشته ضعیف کبیتی چه جوید از من در مانده کدای  
 ای محنت ار نه کوه شدی ساعتی برو ای دولت ار نه باد شدی لحظه پیبای  
 گر شیر شریزه نیستی ای فضل کم شکر ورمار گرزه نیستی ای عقل کم گزای  
 ای بی هنر زمانه مرا پاک در نورد ای کور دل سپهر مرا نیک بر کرای  
 در آتش شکیم چون نگل فرو چکان بر سنگ امتحانم چون زر ییاز مای  
 ایدیده سعادت تار یک شو مبین ای مادر امید ستردن شود مزای  
 ای ازدهای چرخ دلم بیشتر بخور ای آسیای جس تم نه کمتر بسای  
 مسعود سعد دشمن فضل است روزگار این روزگار شیفته را فضل کم نمای

ابو الفرج سکزی :- اصل او از سیستان و بقول دولتشاه سمرقندی او را غزنوی هم دانسته اند . ابو الفرج استاد عنصری و در اوایل حال مداح خاندان سمجور بوده و در عهد آنها سرمایه اعتبار اندوخت و در هنگامیکه سلطان محمود خراسان را فتح کرد و امیر ابوعلی سمجور را مستاصل نمود ابو الفرج سکزی گرفتار آمد و سلطان بقتل او فرمان داد بعلتی که بتحریک آل سمجور از خاندان سلطان حمله کرد و او عنصری را شفاعتگر خود ساخت و سلطان او را با دارائیش بعنصری بخشید عنصری همه مال او را گرفت و نیمه را با استاد مسترد نمود . تذکره نویسان باستانی ابو الفرج اقرار دارند بجمع الفصحی عمر او را صدر بیست سال می نویسند و بقول دولتشاه آثار متعددی در فن ادب از استاد بوده . ولی اکنون نشانی از آثار او باقی نمانده جز دو سه بیت ذیل :-

غنقای مغرب است درین دور خرمی خاص از برای محنت و غم زاد آدمی  
 چندانکه کرد ضرورت عالم بر آمدیم غمخواره آدم آمد و بیچاره آدمی  
 هر کس بقدر خویش گرفتار محنت است کس را نداده اند برات مسلمی

معزی غزنوی :- در عهد سلطان سراج الدوله خسرو ( ۵۴۷ ) ابن سلطان بهرام شاه غزنوی

بوده و مداحی ازان - سلطان نموده نامش سدیدالدین است صاحب لباب الالباب از دیوان او تعریف میکند ولی صرصر حوادث زمان دفتر آثار او را بر باد داده و اکنون جز ایات محدودی در تذکره ها چیزی از اشعار او نمانده .  
نمونه اشعار :

زرشک کرته تنگت چه گویم تاچه دلتنگم که بی سرو و قایاری در آغوشت چرا باشد  
قبای ساده می پوشی که خون گرید همی چشمم که باری کیست آن صورت که مهر ننگت قبا باشد  
خطا کنیم صواب آمد قبا با چین و با صورت نکاری را که او رشک بت چین و ختا باشد  
ز تو گر بوسه خواهم بجان نفروشی و کوئی تو کی دیدی که بوس ما چنین ارزان به باشد

حکیم ناصر خسرو بلخی : - در ماه ذی قعدة از شهر سور سنه ۳۹۴ در قبادیان از نواحی بلخ تولد یافته و در سنه ۴۸۱ در یمکان از علاقه بدخشان ترك زنده گئی گفته و قبر او در دره یمکان تا کنون هم ظاهر است گویند حکیم قرآن کریم را از برداشت و در السنه و ادبیات و علوم عقلی و نقلی مهارتی بسزا داشت و اطلاع بر مذاهب و ادیان حاصل کرد و اغلب اوقات جز مطالعه کتب انیس و جلیسی نداشت و در سنه ۴۳۷ احرام کعبه معظمه زادها الله شرفا بست و این سفر او مدت هفت سال طول کشید و در آن سفر چهار بار حج گذارد و قلمرو ایران را از مرکز شمال شرقی و غربی و جنوب غربی و ارمنستان و آسیای کوچک و حلب و طرابلس و شام و سوریه و فلسطین و جزیره العرب و مصر را سیاحت نمود و بتخصیص در مصر سه سال گذراند و در آنجا مذهب اسماعیلیه و طریقه فاطمیان را اختیار نمود و از طرف ابو تمیم معد ابن علی المستنصر بالله حجتی علاقه خراسان باو تعیین یافت و او برای ترویج و نشر مذهب اسماعیلیه بدیار خود باز گشت و اخیراً بدین سبب از بلخ اخراج گردید و درین اوقات چندی پنهان بوده و در خفابه نشر مذهب خود میکوشید و از قدرتی که در مناظره داشت کارش پیشرفتی میکرد و جز بحرمان مخصوص او هیچکس از

ملجا و مسکنش سراغ نداشت تا آنکه از ندران پناه برد چه امرای آنسامان مذهب شیعی داشتند و بعد از چندی بخاک بدخشان باز گشت و تا آخر عمر در اینجا به ترویج دعوت فاطمی قیام داشت . حکیم در نظم اشعار سبک مخصوصی دارد ادله و براهین علمی و منطقی را در قالب نظم بقدرت تمام ریخته و چون در نظم آیات هم مطمح نظرش نشد دعوت بوده ازینجه افکار او از خیالات شاعرانه خالی است . حکیم از خاندان محشمی بوده و خاندانش بامور دولتی و شغل دیوانی می پرداختند و پیش از سفر حج دیر پیشه بود و باعمال دولتی مشغول بود تا بایه شهرتش بلند گشت و لقب ادیبی و عنوان دبیر فاضل یافت و در بار امر او سلاطین راه داشت از قبیل سلطان محمود و سلطان مسعود و غیره .

آثار حکیم نظماً و نثراً بسیار است مانند روشنائی نامه و زوال المسافرین - و بستان العقول و سیاحت نامه و سعادت نامه و غیره دیوان عربی هم داشته : شرح حال حکیم و دیوان قصاید و روشنائی نامه و سعادت نامه و یک رساله نثری و با تعلیقات و حواشی استادانه در این تازه کتب در طهران از طرف یک هیئت علمی بطبع رسیده .

## نمونه اشعار

مسمط :-

ای کنبد زنگار کون	ای پر جنون و پرفنون
هم تو شریف و هم تو دون	هم کمره گویم رهنمون
در یای سبز سرنگون	بر کوه ربی منتهی
که خاک چون دیبا کنی	که شاخ پر جوزا کنی
که خوی بد زیبا کنی	که بادیه دریا کنی
که سنگ چون مینا کنی	وز نار بستانی ضیا
بهمن کنون زر گر شود	برگ رزان چون زر شود
محررا ز بیم اصفیر شود	چون چرخ در چادر شود
چون پردگی دختر شود	خورشید رخشان بر سما
کابن توان اندر چمن	عریان چو پیش بت شمن

نه سوسن و نه نسترن	نه يا سمين و نه سمن
پژمرده باغ بي نوا	همچون غريب ممتحن
آرد برون خيل وحشم	اكنون صبا مشك شم
چون ابر در آرد ز نم	لؤلؤ بر افرازد علم
در باغ چون بجهد صبا	چون بز سمن تنهي قدم
مطرد بخون اندر كشد	بر بوستان لشكر كشد
كلبن و شي دزبر كشد	چون برق خنجر بر كشد
در كلكه ديا نوا	با بيل ز كلبن بر كشد
پر لؤلؤ نسر بن كند	گيتي بهشت آئين كند
چون ابر مركب زين كند	كلبن پر از پروين كند
وز نسترن جويد چرا	آه سمن با اين كند
لاله چوروي نيكوان	كلبن چون تخت خسروان
وز چوب خشك بي روان	با بيل ز ناز كل نوان
پوشيده از و شي قبا	كشته روان دروي روان

